

غروب یک انسان



«با مطالعه سیره پاک مولا علی (ع)، می‌توان او را در چشم‌انداز جاودانه بشری مشاهده کرد، زیرا با ابعاد شگفت و گوناگونی که آن حضرت در زندگی ۶۳ ساله‌اش طی نموده می‌توان وی را به دقیقه اکنون هم، با شیوه‌ای برون‌دینی نگریست.»

«با مطالعه سیره پاک مولا علی (ع)، می‌توان او را در چشم‌انداز جاودانه بشری مشاهده کرد، زیرا با ابعاد شگفت و گوناگونی که آن حضرت در زندگی ۶۳ ساله‌اش طی نموده می‌توان وی را به دقیقه اکنون هم، با شیوه‌ای برون‌دینی نگریست.»

به گزارش ایسنا، محمدجواد لسانی در یادداشتی در روزنامه شرق نوشت: «در این روزها و شب‌ها، سخن از وداعی سنگین با یک انسان بزرگ است. او که در آیین اسلام به عنوان الگوی تمام عیار زیستن مطرح است. یادکردن از او هنگام ترک پیروانش نیز اندوهناک می‌شود. توصیف آن وداع برای دوستداران بی‌شمار آن حضرت، هر ساله با مرور درس‌ها و آموزه‌هایی از نهج البلاغه او همراه است. اما نگارنده درصد است این بار، شکوهمندی شخصیت وی را از منظر دیگر بررسی کند.

با تحولاتی که در مغرب زمین طی سده‌های اخیر روی داده و با عنوان رنسانس نامیده شده، دستاوردهایی مانند مدرنیته برای جهان امروز آورده اما ترسیم یک انسان واقعی که از نقایص بیرون باشد و به مثابه مدل زیستن او در این جهان بازنمود شود کجاست؟ در افق امروز، به انسان تراز نوینی نگریسته می‌شود که از جنس زمان باشد. از طرفی هم می‌توان با مطالعه سیره پاک مولا علی (ع)، او را در چشم‌انداز جاودانه بشری مشاهده کرد، زیرا با ابعاد شگفت و گوناگونی که آن حضرت در زندگی ۶۳ ساله‌اش طی نموده می‌توان وی را به دقیقه اکنون هم، با شیوه‌ای برون‌دینی نگریست. مسیری که در نگاه درون‌دینی از دست مبلغان دینی برنیاخته و همواره او را در حصار آیینی به تملک خویش درآورده و تنها به تمجید و تکریم او نشسته اند. در حالی که آن حضرت به قوت می‌تواند الگوی آشنا و باطراوتی از مفهوم انسان گمشده‌ای باشد که در میراث شرق نهفته است. باید شورمندان گفت که در شمایل و سبک زندگی آن حضرت اجازه این ساختار شکنی به پژوهشگر داده می‌شود تا فراتر از پنجره مذهب، این انسان کامل را از جنس زمان دید و مرزهای اقلیم قبله را درنوردید تا جهانی بودن آن حضرت به زلالی نمایانده شود. این راه آسانی نیست تا زنگارها از حریم آن حضرت چنان زوده شود که نزد دیگران، ممکن بودن راه نورانی او به عنوان الگوی بشری شفافیت پیدا کند.

بی‌گمان ژان ژنه، ادیب و هنرمند فرانسوی، از شمار متفکران معاصر است که در نمایشنامه‌های خویش، ساختار شکنی کرده و به طور نمونه «آینه» را به عنوان عامل «توهم» معرفی نموده است. گرچه در ادبیات کهن جهان، آینه تمثیلی برای حقیقت نمایی جاافتاده. اما پرسناژهای ژان ژنه به روی صحنه همواره از خویشتن واقعی خود گریزانند و در این سودای خودگریزی، آینه با عینیت بخشیدن به ظاهر آراسته، واقعیت وجودی آنها را پنهان می‌کند و با نقاب ماهرانه‌ای، آرزوها و توهماتشان را دیکته می‌کند. شخصیت‌های تئاتری او بدین گونه در بازی و تلون خویش تحکیم می‌شوند. این فرآیند تا جایی پیش می‌رود که چشم‌ها نیز آینه دروغ قلمداد می‌شوند. این بار معنایی نوین از آینه، در نمایشنامه‌های ژان ژنه از شیوه تفکری برمی‌خیزد که کارل گوستاو یونگ، روانکاو سوئیسی، در نظریه سایه‌ها از آن یاد کرده. و به طور نمونه در «چنین گفت زرتشت» هم با تعبیر دیگری آمده. آنجا که فریدریش نیچه، فیلسوف آلمانی، از رنجی سخن می‌راند که مصیبتی تباهاگر است؛ یعنی فقر خودباوری در اندرون آدمی، سبب روی آوری او به دروغ می‌شود. پس برای این نقابدار که چنین نزول فاجعه‌باری یافته، واقعیت وجود، از مفهوم واقعی آن تهی می‌شود و اجباراً او را به ورطه‌ای می‌کشد که به دروغ پشت دروغ متوسل شود یا وعده‌های بی‌پایه‌ای به مخاطبش حواله کند تا خود کاذب را بیش از پیش بیاراید. حتی اگر او بتواند قله تصمیمات و سرنوشت قومی را فراچنگ آورد باز هم در فقر شخصیتی خود غوطه‌ور می‌ماند و در افلاس درونی دروغ را ترک نمی‌کند.

اما انسانی که خود را صادقانه دریافته و به خودباوری دست یافته، کسی است که در زیستن خویش می‌تواند به دام این پلشتی نیفتد زیرا او به فرموده مولا علی (ع) سازوکاری به نام تقوا را در خود پرورده که نمودی از برکات آن همین خودباوری است. این که انسان با ایمان به خویشتن چنان پیش می‌رود که اگر به سروری مردم برسد، سعادت بزرگی برای آنان رقم می‌خورد. اگر او دم از عدالت و آزادی بزند، حقیقت وجودی او در همین مسیر است و به راحتی قاعده تحکیم او را چنان فراهم می‌سازد که اعتمادسازی او نزد ملت نیاز به مافیای تبلیغات و ترفندهای درشت و مکرر نخواهد داشت. برای ترویج و بارآوری ارزش‌های انسانی همچون برقراری عدالت در جامعه، این انسان تلاشی راستین دارد و مردم، عمق حقیقت را در سیمای بی‌نقاب او به خوبی می‌فهمند. این سبب محبوبیت ذاتی او می‌شود اما زمان وداع تلخش که درمی‌رسد غروب این انسان در پیشگاه امت خویش، بسی سخت می‌شود. نام و یاد این انسان راستین هرگز در صفحه تاریخ آیین‌ها و ملت‌ها به حاشیه رانده نمی‌شود. لحظه فراق آن فرزانه کامل که فرا می‌رسد، او به رهایی از رنج دنیا می‌اندیشد و ندای رستگاری او که از صمیم جانانش برمی‌خیزد را همه می‌شنوند. اما دوستدارانی که به او معرفت یافته‌اند همواره در تاریخ، دلتنگ او و کسانی می‌مانند که چون او

باشد تا با حضور صادقش، درمان دردهای کهن آنها شود.»